



عزت‌ناشناسی



امروز می‌خواهیم به معرفی عیار و اعتبار علمی آقای دکتر تقی آزاد ارمکی بپردازیم. برای معرفی اعتبار علمی یک استاد دانشگاه بهترین راه بررسی آثار مکتوب وی می‌باشد. از آن جا که در این مجال اندک وقت آن نیست که تمام آثار مکتوب وی را نقد و بررسی کنیم، وقت خود را صرف برجسته‌ترین آثار وی از دیدگاه دیگر اساتید هم‌شأن و هم‌سنگ وی می‌کنیم. چندی پیش آقای دکتر سید جواد طباطبایی دو اثر از مهمترین آثار آقای دکتر تقی آزاد ارمکی یعنی «اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان» و «تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام از آغاز تا دوره معاصر» را به نقد کشید که برای شناساندن وجهه و توان علمی آقای دکتر آزاد ارمکی، مدیر گروه وقت جامعه‌شناسی دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، به نظر می‌آید منبع مناسبی باشد.

جواد طباطبایی در این یادداشت، دکتر تقی آزاد ارمکی را با توجه به مدعای وی یعنی «بومی‌سازی علوم اجتماعی» دارای دانش ناچیزی در حد مقدمات، ذهنی فاقد نظم و زبانی آشفته می‌داند. طباطبایی نه تنها در این لحظه دکتر آزاد را دارای دانش ناچیز می‌داند بلکه معتقد است که از سیاق نگارش کتاب وی برمی‌آید که دکتر آزاد حتی طرز نوشتن فارسی صحیح را نیز نمی‌داند. طباطبایی سپس و در ادامه بحث خود قسمت‌هایی از مقدمه کتاب وی، اندیشه اجتماعی متفکران مسلمان، را به عنوان دلایل و شاهد مثال‌هایی برای ادعاهای خود می‌آورد.

طباطبایی در ادامه یادداشت خود درباره ادعاهای علمی آزاد ارمکی می‌آورد که: «کوشش می‌کنم نشان دهم که علم‌نمایی های آزاد ارمکی در علوم اجتماعی ظاهری و باطنی دارد و در این توهم‌ها او تنها نیست، بلکه توهم «آنچه خود داشت...» در این کشور، تاریخی دست‌کم ۵۰ ساله دارد و آن‌چه تاکنون از آن به دست آمده، نفهمیدن همان «آنچه خود داشت» راستین است؛ یعنی سودا کردن آن با خیالی که اهل ایدئولوژی برپایه آن بافته‌اند.»

طباطبایی در فقره دیگری از ارزیابی خود از کتاب دکتر تقی آزاد ارمکی می‌آورد که: «برخی از فصل‌های کتاب چنان به اجمال برگزار شده و چنان سخنان ابتدایی در صفحات ناچیز آن‌ها گفته شده که خواننده گمان می‌کند ورقه‌ی یک دانشجوی تحمیلی به دانشگاه را می‌خواند که مطالبی از جزوه‌ی استادی را که هیچ نفهمیده برای «پاس کردن» درس تحویل او می‌دهد.»

در ادامه این یادداشت پیرامون دیدگاه تقی آزاد ارمکی درباره علوم اسلامی آمده است که: «در مواردی نیز نویسنده‌ی کتاب دریافت‌های وهمی خود را به نویسنده‌ای نسبت داده، چنان که در همان اندیشه‌ی سیاسی غزالی که در فاصله‌ی چند سطر به «فلسفه‌ی سیاسی» او ارتقا پیدا کرده - به «طرح نو روشن غزالی از زنان» اشاره می‌کند.»

نظر طباطبایی همچنین در مورد ایده‌ی دکتر آزاد درباره اندیشه خواجه نصیر این است که: «آن‌چه در واپسین سطرهای فصل درباره‌ی خواجه نصیر از باب نتیجه‌گیری از «اندیشه‌ی اجتماعی» او آمده، افزون بر این که نمونه‌ای از خیال بافی جامعه‌شناس ایرانی در جست‌وجوی ریشه‌ای برای خود است که بررسی آن می‌تواند فصلی مهم از روان‌شناسی جامعه‌شناس ایرانی باشد - در عین حال، مبین این است که او یادداشت‌هایی از رطب و یابس را از منابعی که نمی‌شناخته فراهم آورده و بی‌آن‌که معنا و الزامات آن سخنان را بداند در فصل‌های کتاب در کنار هم قرار داده است.»

طباطبایی پس از نشان دادن تناقضات متعدد کتب دکتر تقی آزاد ارمکی در فقره‌ی دیگری این ادعا را مطرح می‌کند که تقی آزاد ارمکی رساله‌های اصلی متفکرین مسلمان را نخوانده و کتاب خود را بر پایه شرح طباطبایی از آن‌ها به رشته تحریر آورده است. «از مهم‌ترین ابداعات دومین ویراست کتاب آزاد ارمکی، فصل درباره‌ی خواجه نظام‌الملک طوسی است که در نوع خود از نمونه‌های جالب توجه تحقیق در قلمرو جامعه‌شناسی ایرانی است. اگر از اشاره‌ی کوتاه به کتابی از نورالدین کسائی درباره‌ی مدرسه‌های نظامیه صرف نظر کنیم، این فصل به طور عمده بر پایه‌ی رساله‌ای از نگارنده‌ی این سطور درباره‌ی خواجه نوشته شده و به شرحی که خواهیم گفت، من حدس می‌زنم که جامعه‌شناس ایرانی رساله‌ی خواجه را حتی تورقی نکرده است.»

طباطبایی سپس در جای دیگری به ارزیابی کلی خود از کتاب تاریخ تفکر اجتماعی می‌پردازد و معتقد است که «همین بحث با عبارت‌هایی که یکی از یکی سست‌تر و هر یک آیتی در بی‌معنائی است، از باب مقدمه، ادامه می‌یابد تا نویسنده بتواند به بررسی «مبانی اندیشه‌ی سیاسی» خواجه بپردازد. عنوان کتاب، تاریخ تفکر اجتماعی و عنوان فصل، درباره‌ی خواجه «اندیشه‌ی خواجه...» است، اما در متن فصل نخست از «اندیشه‌ی سیاسی خواجه...» و بار دیگر از «عناصر نظریه‌ی خواجه...» سخن به میان آمده و معلوم نیست که نسبت «اندیشه» با «اندیشه‌ی سیاسی» و «اندیشه‌ی اجتماعی» چیست؟»

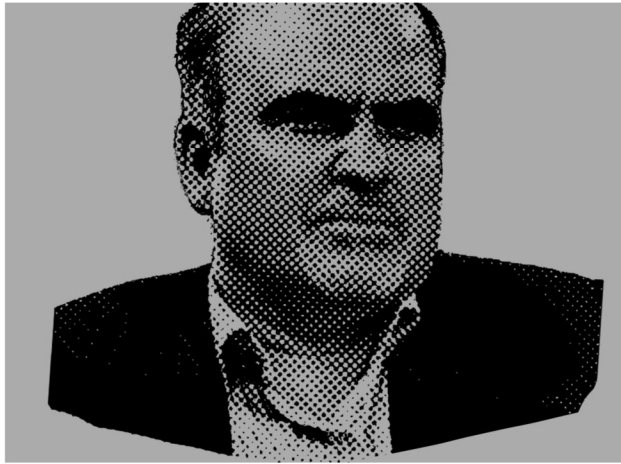
طباطبایی پس از نشان دادن مصادیق متعدد کم‌سوادی تقی آزاد ارمکی، شاهد مثال دیگری از بی‌اطلاعی وی از تقسیم‌بندی‌های تاریخی می‌آورد که: «معنای «دوران کلاسیک» نیز که یکسان در مورد خواجه و ماکیاولی به کار رفته، معلوم نیست؛ زیرا عقل سلیم و اندکی اطلاع از تاریخ، اجازه نمی‌دهد که عصر سلجوقیان در نیمه‌ی دوم سده‌ی پنجم را با رنسانس فلورانس

سده‌ی شانزدهم بسنجیم و آن دورا به یکسان «دوران کلاسیک» بنامیم.»

طباطبایی سپس و در انتهای بحث خود در اختتامیه این طور بیان می‌کند که: «دو صفحه‌ای که به مقایسه میان خواجه و ماکیاولی اختصاص یافته، مانند همه‌ی دیگر فصل‌ها، انباشته از عبارت‌های فاقد انسجام و بی‌ربط به یکدیگر است که نشانه‌ی بی‌اطلاعی نویسنده‌ی کتاب از مباحث مطرح شده در فصل‌های آن و ذهن سخت‌آشفته‌ی اوست.»

«آن‌چه من در این صفحات آوردم، نظری اجمالی به برخی از فصل‌های دو کتاب «اندیشه‌ی اجتماعی متفکران مسلمان» و «تاریخ تفکر اجتماعی در اسلام، از آغاز تا دوره‌ی معاصر»، اثر دکتر تقی آزاد ارمکی استاد و رئیس پیشین دانشکده‌ی علوم اجتماعی در دانشگاه مادر کشور است. البته من کوشش کردم از سطح نخست تحلیل که به طور عمده ناظر بر ارزیابی فهم نویسنده از متن‌های «متفکران مسلمان» است فراتر نروم. توضیح اینکه سطح دانش استادی در زبان رسمی دانشگاهی که ریاست دانشکده‌ای از آن را برعهده دارد، از سطح نازل دانش‌آموز دوره‌ی راهنمایی فراتر نمی‌رود و در فارسی دانی او در فاصله‌ی یک دهه‌میان ۲ ویراست کتاب هیچ پیشرفتی صورت نگرفته، خود نیازمند «نظریه‌ای اجتماعی» است که مرا نمی‌رسد در آن وادی خطر کنم. با این همه، در فرصت دیگری باید دانش او از «اندیشه‌ی اجتماعی» را مورد بررسی قرار دهم. من به عمد این دو بحث را از هم جدا کردم؛ زیرا بدفهمی‌های نویسنده از آن متن‌ها و خطاهای نویسنده امری وجودی، درحالی‌که دانش او در نظریه‌های جامعه‌شناسی امری عدمی است. توضیح این دانش معدوم و نشان دادن علل و اسباب آن به مقدماتی نیاز دارد که در این مختصر نمی‌گنجد»

هر چیزی که بلیدید!



همین پایان ترم هم داده شده بود، نباید امتحان را قبول می‌کردیم. هیچ تدریسی انجام نشده بود و ما عملاً به یک دوره مطالعاتی فردمحور رفته بودیم! وقتی مراقب توانست از پس بچه‌ها بریاید و البته استاد هم حاضر نشدند توضیحی بدهند، صرفاً گفته شد خودتان از بین مباحث، یکی را که بهتر بلیدید انتخاب کنید و توضیح دهید! "یکی را که بهتر بلیدید" چه تفاوتی می‌گذارد بین کسی که ۱۰ فصل خوانده با کسی که ۱ فصل؟ "یکی را که بهتر بلیدید" چه تفاوتی می‌گذارد بین کسی که یک تیتیر خوانده با کسی که ۱ فصل؟ این از کم هوشی ماست که نفهمیدیم استاد هم فقط "همان را که بهتر بلد بودند" درس دادند! این‌ها همه تقصیر مایی است که نمی‌پذیریم علوم انسانی خود خوان است. اگر خوابگاه‌ها در دوره کرونا باز شود، برای علوم انسانی‌ها نیست. علوم انسانی‌ها احتیاجی به حضور در دانشگاه ندارند. علوم انسانی‌ها! بروید همان را که بهتر بلیدید انجام دهید! دانشگاه نان و آب نمی‌شود!

ریحانه ضوی

توضیح دارد و به خود این دانشجوی کم‌هوش واگذار می‌شود. کسی که یک ترم نمی‌فهمد توتالیترا با دموکراتیک فرق دارد و استاد را به زحمت می‌اندازد که مدام توضیح دهد، همان بهتر که برود خودش فرق بین ناسیونالیسم محافظه‌کار، ناسیونالیسم لیبرالی، ناسیونالیسم توسعه‌جو، ناسیونالیسم ضداستعماری و... را بفهمد. من نمی‌گویم ما بی‌تقصیر بودیم. اتفاقاً تقصیر ما بود که کنشگری مان را محدود کردیم به بررسی طرز تلفظ سین و شین استاد. وگرنه هر دانشجویی که عقل توی سرش باشد، می‌فهمد در این شرایط باید کاری بکند.

امتحان میان ترم با دو سوال برگزار شد که به اختیار خودمان به یکی از آنها جواب دهیم که آن چنان هم با منبع و بودجه معین، تطابق نداشت. قرار شد بودجه میان ترم جزو پایان ترم نباشد و فصل‌های جدیدی در پایان ترم امتحان گرفته شود. اوج جذابیت این کلاس برای من دانشجوی زمانی بود که به مطالعه‌ی خودخوان قریب ۱۰ فصل سنگین در ترم اولم آن هم فقط برای پایان ترم وادار شدم و به هر زحمتی بود ناهمی‌هایم را برطرف کردم و در مهلت کمی که بود سعی کردم مطالعه‌ام تمام و کمال باشد و در حالی که حس می‌کردم ذهنم دیگر کشش ندارد، برگه امتحانی با پنج شش سوال جلوی رویم قرار گرفت و سوالات تماماً از بودجه میان ترم داده شده بود. یکی از بچه‌ها بلند شد و گفت که این امتحان را قبول ندارد! هر چند اگر دانشجوی درست و حسابی بودیم، حتی اگر سوالات از بودجه

عادت کرده بودیم که دقایق اول کلاس به یک صحنه تکراری خیره شویم. استاد جلایی پور در حال چک کردن گوشی موبایلش درحالی که عینک به چشم دارد و در پوزیشن راحتی به کرسی استادی تکیه زده است. این صحنه که تمام می‌شد، اساساً مشخص نبود درس از کجا شروع می‌شود اما هرچه بود ختم می‌شد به اوضاع افتضاح فعلی بدون هیچ نتیجه‌ای. اوایل فکرمی‌کردیم وقتی استاد می‌گوید "شما بگید" واقعا قرار است بحث کنیم و یک تضارب آراء شکل بگیرد؛ اما به مرور وقتی فهمیدیم که تکیه کلام استاد این جمله است، حقیقتاً ضربه بدی به دوسویگی کلاس و پویایی مباحث خورد. کتاب سیاست اندرو هیوود منبع اصلی کلاس بود که قرار شد چهار پنج فصلش در میان ترم و باقی‌اش در پایان ترم امتحان گرفته شود. طرح درس هیچ مطابقتی با کتاب نداشت. کلاس واقعا قابلیت جزوه‌نویسی درست نداشت. و مطلبی که می‌شد در نصف یک جلسه جمع شود، در چندین هفته متوالی تدریس شد. استاد حقیقتاً در گفتن جملات معادل هم استاد بودند. این‌که یک مفهوم را بارها با کلمات مختلف و جمله بندی‌های متفاوت ارائه کنند. خیلی سعی کردم فکر کنم که شاید بعضی از اعضای کلاس احتیاج به این حجم از توضیح اضافه دارند تا مطلب را فهم کنند. اما بعید می‌دانم طول مدت یک ترم نیاز باشد تا دانشجوی دانشگاه تهران، فقط سه تپ حکومت دموکراتیک، توتالیترو پتریمونیا را بفهمد. حال آن‌که بیش از بیست تپ حکومتی دیگر در منبع کلاس ذکر شده که احتیاج به

تاریخ تکوین علوم اجتماعی در ایران

احساسی و انقلابی، اقدام به جذب نیرو علی‌الخصوص در میان دانشجویانی که به تازگی روانه دانشگاه شده و یا اهتمام مذهبی کم‌تری داشتند؛ می‌کردند. به روایت قاسم قنبری که آن روزها دانشجوی دانشگاه مشهد بود: «بعد از انقلاب گروه‌های منافقان و مارکسیست‌ها اتاق‌ها را تقسیم کردند تا جایی که اتاق برای کلاس کم بود. منافقان دفتر گارد دانشگاه را که در خیابان بهشتی بود، گرفتند، اسلحه وارد آن‌جا می‌کردند چه اسلحه سرد، چه گرم. شبنامه‌ها و اعلامیه‌ها علیه حکومت که تازه‌پا بود را آن‌جا چاپ می‌کردند، رسماً کلاس‌ها را تعطیل می‌کردند و میتینگ علیه نظام برگزار می‌کردند و طوری بود که دیگر آسایشی در کار نبود». بخش زیادی از این غلبه جریان‌ات چپ، تأثیر نظریات جامعه‌شناسی مطرح بود که توانست جریان ساز باشد و به گروه‌های متکثر آن زمان مفاهیم پایه‌ای مورد نیاز را برساند.»

گروهک‌ها و مخصوصاً مجاهدین از درگیری مسلحانه نیز برای تسخیر دانشگاه‌ها ابایی نداشتند. فعالیت گروه‌های ضدانقلاب علی‌الخصوص مجاهدین خلق به حدی گسترده بود که دانشگاه‌ها با کمبود فضاهای آموزشی مواجه شده بودند و گروهک‌ها برای تسخیر آن‌ها از درگیری مسلحانه نیز ابایی نداشتند که از جمله دلایل آن می‌توان ایجاد دردسر برای نظام و عدم مقبولیت خارج از دانشگاه‌ها را برشمرد. با تشدید درگیری‌ها کارویژه‌های دانشگاه کاملاً متوقف و امکان تعلیم و تعلم از اساتید و دانشجویان سلب شده بود. در نتیجه ۱۵ خرداد سال ۵۹ به‌عنوان آخرین روز ترم دوم دانشگاه‌ها اعلام و دانشگاه از آن روز بصورت رسمی و با کمک نیروهای مردمی و امنیتی تعطیل شد. علمی که دانشگاه‌ها تدریس می‌شد، ریشه‌ی اسلامی نداشتند و به تشنج فضا می‌افزودند و همچنین برخی اساتید دانشگاه‌ها هم کاملاً همراه به نظام نبودند و یا کاملاً با آن مخالف بودند ولی به خاطر وجاهت علمی در منصب خود باقیمانده بودند؛ این اساتید در پشت‌صحنه بسیار در جهت‌دهی به دانشجویان موثر بودند. در نتیجه ایده‌ی اصلاح دانشگاه‌ها و اسلامی کردن مفاهیم و ساختار آن و تربیت اساتید تراز انقلاب مطرح می‌شود. ایده اصلاح دانشگاه و ایجاد دانش‌تئوری نو و استفاده از استادان جدید باعث می‌شود امام خمینی (ره)، گروهی را متشکل از افرادی مثل دکتر عبدالکریم سروش، دکتر علی شریعتمداری، شهید محمد جواد باهنر و... را به این کار بگمارد. تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی با جمع شدن نخبانان حوزه و دانشگاه و پاره‌ای از اجرائیات پیگیری می‌شود که البته با دخالت و سختگیری برخی اعضا همچون دکتر سروش در حوزه علوم انسانی تغییرات ریشه‌ای و بازنگری عمیقی ایجاد نمی‌گردد و تصمیم بر آن می‌شود که صرفاً قسمت‌هایی از مفاهیم که مشخصاً مغایرت با اصول دین دارند، کنار گذاشته شده و مباحث اسلامی مورد نیاز هم اضافه گردند. یکی از دلایل چنین اتفاقی این بود که، علم انسانی به عنوان کلیتی نگرسته نشد که تغییرات ریشه‌ای نیاز دارد و امکان دستکاری بخش بخش آن نیست و البته حوزه هم بخاطر درگیری با جنگ و مراحل پرفشار ابتدای تشکیل حکومت توانایی این کار را نداشت. در همان زمان مرکزی تحت عنوان "دفتر همکاری حوزه و دانشگاه" با مدیریت آیت‌الله تقی مصباح یزدی ایجاد می‌شود، اما مباحث این دفتر هم بسیار حاشیه‌ای و بدون عمل خاص و چشمگیری پیش می‌رود چرا که حوزه در شرایط پس از انقلاب بی‌انسجام و دانشگاه هم درگیر جنگ بود. در نتیجه تغییر زیادی در جامعه شناسی رایجی که قبل از انقلاب در دانشگاه‌ها تدریس می‌شد، ایجاد نشد.

در ادامه، با بالا گرفتن نارضایتی‌ها از حکومت در همه اقشار جامعه و به خصوص بدنه‌ی دانشگاهی و نخبگانی کشور، درگیری‌هایی بین دانشجویان و نیروهای گارد به‌وجود آمد، این جریان‌ات به نقطه‌ی عطف دیگری، یعنی به انقلاب می‌رسد، به گفته سرپرست شورای مدیریت دانشگاه تهران در آن زمان دانشگاه تهران دچار چنددستگی شده بود و هر گروهی برای خود در گوشه‌ای از دانشگاه فعالیت می‌کرد. «چند تانک عظیم چیفتن در محوطه‌ی دانشگاه پارک شده بود و دو سازمان چریکی مجاهدین خلق و فداییان خلق یکی در دانشکده‌ی علوم و دیگری در دانشکده‌ی فنی به مردم تعلیمات نظامی می‌دادند و مسجد دانشگاه، مرکز کمیته و انبار اسلحه و وسایلی بود که از خانه‌ی طاغوتیان به دست مردم فتح می‌گردید و به آن‌جا آورده می‌شد. در چنین شرایطی ما مجبور بودیم طبق فرمان امام، کلاس‌ها را هرچه زودتر دایر کنیم و دانشگاه را به وضع عادی برگردانیم و در این کار موفق شدیم.»

از بدو شروع کلاس‌ها در سال ۱۳۵۷، بحث‌های مسلکی، ایدئولوژیک و سیاسی در کلاس‌ها و محوطه‌های دانشگاه‌ها، میان دانشجویان، کادر آموزشی و مدیریت در جریان بود. اجتماعات و سخنرانی‌های مختلف تشکیل می‌شد. گروه‌های سیاسی دفاتر خود را در دانشگاه‌ها مستقر کرده بودند. دانشگاه به دلیل حضور دانشجویان جوان که ایده‌آل‌گرایی و پویایی انقلاب را تا حد زیادی بر عهده داشتند، فضای امنی بود برای فعالیت گروهک‌ها مختلف و امنیت این گروه‌ها در داخل دانشگاه هر چند که ضدانقلاب هم می‌بودند، از فضای بیرون از دانشگاه بیشتر بود و دست آن‌ها برای فعالیت سیاسی گشاده بود. به همین دلیل برای اولین بار بعد از انقلاب حدود سی شکل متنوع در دانشگاه‌ها ایجاد شد که بدلیل غرب‌گرا بودن نظام قبل معمولاً به سمت جناح چپ گرایش داشتند، از این شکل‌ها و گروه‌ها می‌توان به مجاهدین خلق، دانشجویان پیشگام، فدائیان خلق، حزب خلق مسلمان، حزب کارگر، گروه رستگار، طرفداران نهضت آزادی و جبهه ملی اشاره کرد. به‌طور کلی همه‌ی اختلافات و مجادلات و تعارض‌های سیاسی پس از انقلاب، مسائل کردستان، مطالبات قومی و دیگر خواسته‌ها مانند آزادی مبارزه با امپریالیسم و سرمایه داری، مشارکت سیاسی گروه‌ها در رهبری نظام و... بیشتر از هر جای دیگر در محوطه‌ی دانشگاه‌ها منعکس می‌شد. در نتیجه همه‌ی این‌ها مباحث و چالش‌هایی را ایجاد می‌کرد که باعث می‌شد فعالیت سیاسی بر فعالیت علمی و دانشگاهی غلب داشته باشد. پس از سال تحصیلی ۱۳۵۸-۱۳۵۷ بحث‌ها و خبره‌هایی پیرامون تعطیل شدن دانشگاه‌ها و شرکت دانشجویان در جهاد سازندگی به گوش می‌رسید. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیز طی اطلاعیه‌ای از دولت و دانشجویان خواسته بود تا ترم نخست دانشگاه‌ها در سال تحصیلی جدید به منظور انجام فعالیت‌های جهاد سازندگی تعطیل شود، ولی وزیر فرهنگ و آموزش عالی، دکتر علی شریعتمداری، خبر از گشوده شدن دانشگاه‌ها در مهرماه داد و اذعان کرد که به دلیل عدم شرکت همه‌ی دانشجویان در جهاد سازندگی، کلاس‌های درس، روند طبیعی کار خود را ادامه می‌دهند. این در حالی بود که دانشجویان پیشگام، پوشش ارتباطی و تدارکاتی برای جنگ با نیروهای انقلاب در کردستان بودند و پیکاری‌ها در چادری که پیشگام در چهارراه ولی عصر زده بود حمله پیشمرگان کرد به جاسوسان پاسدار را تبلیغ و اطلاعیه کومله را پخش می‌کردند. چریک‌های فدایی در دانشگاه تهران برای خلق ترکمن که با هجوم ارتجاع در ترکمن صحرا می‌جنگید تدارکات جمع می‌کردند و با امکانات بهداری دانشگاه را برای مداوای زخمیان ضدانقلاب به بلوچستان می‌فرستادند، آموزش‌های این گروه‌ها عمدتاً با استفاده از مواردی نظیر برنامه‌های کوهنوردی و اردوهای یک روزه، برگزاری نمایشگاه کتاب، توزیع اعلامیه‌ها و شبنامه‌ها، برگزاری جلسات مخفی و میتینگ‌های رسمی و تهییج دانشجویان با شعارهای

محمد غفاری و

سید محمدحسین فیروزآبادی